

## فصل پنجم

کریه من جادوگر است .  
توی زندان اوین هم با من است .

کریه من جادوگر است .  
وادارم کرد بنویسم :

محمد

سالار همه بافنده های شاه آباد  
جاکش است .

کریه من جادوگر است .  
وادارم کرد با مشت و با لکد  
بگویم روی تخمهای قشنگ محمد  
سالار همه بافنده های شاه آباد  
و بگویم که جاکش است .

کریه من جادوگر است .  
وادارم کرد

از محمد

سالار همه بافنده های شاه آباد  
چنان توایی بسازم  
که بگوید که جاکش است .

کریه من جادوگر است .  
وادارم کرد

محمد

توای همهٔ توابعهای شاه آباد را  
به گلوله بندم  
بس که جاکش است .

۲

گریهٔ من جادوگر است .  
وادارم کرد بنویسم:  
آغلام  
بزرگ همهٔ زیگزالدوزهای شاه آباد  
جاکش است .

گریهٔ من جادوگر است .  
وادارم کرد با مشت و با لکد  
بکوبم روی تخمهای قشنگ آغلام  
بزرگ همهٔ زیگزالدوزهای شاه آباد  
و بکوبم که جاکش است .

گریهٔ من جادوگر است .  
وادارم کرد  
از آغلام  
بزرگی همهٔ زیگزالدوزهای شاه آباد  
برادرم جادوگر بود / ۱۴۸

چنان توایی بسازم  
که بگوید که جاکش است .

گریه من جادوگر است .  
وادارم کرد  
آغلام  
بزرگ همه توایهای شاه آباد را  
به گلوله بندم  
بس که جاکش است .

۳

گریه من جادوگر است .  
وادارم کرد بنویسم:  
لیدوش ارمنی سیزده ساله من  
که زیباترین پستانها را داشت  
و زیباترین گلها را  
روی سینه بلوزهای نوزادان سرزمین من می دوخت  
برادرم جادوگر بود / ۱۴۹

جاکش است .

کریه من جادوگر است .  
و دارم کرد با مشتی و با لگد  
بزنم توی بکارت از دست رفته لیدوشم  
که زیباترین پستانها را داشت  
و زیباترین گلها را  
روی سینه بلوزهای نوزادان سرزمین من می دوخت  
و بگویم که جاکش است .

کریه من جادوگر است .  
و دارم کرد از لیدوشم  
که زیباترین پستانها را داشت  
و زیباترین گلها را  
روی سینه بلوزهای نوزادان سرزمین من می دوخت  
چنان توایی بسازم  
که بگوید که جاکش است .

کریه من جادوگر است .  
و دارم کرد لیدوشم را  
که زیباترین پستانها را داشت  
و زیباترین گلها را  
روی سینه بلوزهای نوزادان سرزمین من می دوخت  
به گلوله بیندم  
بس که جاکش است .

## ع

گرِبۀ من جادوگر است .  
وادارم کرد بنویسم ؛  
مادرم که از من جاکش ساخت  
به نثر کهن کشخانک  
و به نثر معاصر  
حق که جاکش است .

گرِبۀ من جادوگر است .  
وادارم کرد با مشت و با لگد  
بگویم روی و توی تخمهای مادرم  
که از من جاکش ساخت  
و بگویم که جاکش است .  
گرِبۀ من جادوگر است .  
وادارم کرد  
از مادرم  
که از من جاکش ساخت  
چنان توایی بسازم  
که بگوید که جاکش است .

گرِبۀ من جادوگر است .  
وادارم کرد  
مادرم را  
که از من جاکش ساخت  
به گلوله بیندم  
بس که جاکش است .

## ۵

گریه من جادوگر است .  
توی زندان اوین هم با من است .

گریه من جادوگر است .  
وقتی هرکسی را نوشتم که جاکش است  
تازه به من گفت جاکشی .

گریه من جادوگر است .  
وقتی با مشت و با لگد کوبیدم روی تخم هر کس که  
جاکش است  
تازه با مشت و با لگد کوبید روی تخمهای نازنین من و  
گفت جاکشی .

گریه من جادوگر است .  
وقتی از هر کسی چنان توایی ساختم که خودش گفت  
جاکش است  
تازه از من چنان توایی ساخت که بگویم که جاکشم .

گریه من جادوگر است .  
وقتی هر کسی را به کلوله بستم که جاکش است

تازه مرا به گلوله بست و گفت:  
بس که جاکشی .

گریهٔ من جادوگر است .  
حالا که مرا به گلوله بسته است  
من که جاکشم  
مثل عیسی مسیح  
زنده می‌کنم  
بس که جاکشم .

## ۶

گریهٔ من جادوگر است .  
وادارم کرد از ایران در بروم  
بس که جاکشم .

گریهٔ من جادوگر است .  
وادارم کرد بیایم توی کپنهاک  
و بگویم که جاکشم .

گریهٔ من جادوگر است .  
وادارم کرد از هر کسی بگریزم  
و بگویم که جاکش است .

گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم :  
تا وقتی گریه من جادوگر باشد  
در ایران و کپنهاک جاکشم .



گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد موخره ای بنویسم  
و بگویم کی جاکش است .

گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم :  
اگر انتشارات آرش  
حد اقل چهل نسخه از این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است  
چاپ نکند  
و به چهل خواننده نرساند  
خیلی جاکش است !  
گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم :  
اگر انتشارات آرش  
چهل هزار نسخه هم از این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است  
چاپ کند  
و به چهل هزار خواننده برساند  
باز جاکش است !

گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم:  
چه انتشارات آرش این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است را  
در چهل نسخه چاپ کند  
چه در چهل هزار نسخه  
تا وقتی این گریه من جادوگر باشد  
چه بخواهد چه نخواهد  
به طرزی بسیار غم انگیز  
جاکش است !

گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم:  
هر خواننده ای که این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است را بخواند  
و چهل بار به طرف گریه من فوت نکند  
و نکوید که جاکش است  
خیلی جاکش است !

گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم:  
هر کسی که نکوید این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است  
شاهکار اکبر سردوزآمی جاکش است  
خیلی جاکش است !

گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم:  
هر کسی هم که بگوید این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است  
شاهکار اکبر سردوزآمی جاکش است  
خیلی جاکش است !

گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم:  
هر کس

چه بگوید این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است  
شاهکار اکبر سردوزآمی جاکش است  
چه نگوید  
تا وقتی که گریه من جادوگر است  
چه بخواهد  
چه نخواهد  
به طرزی بسیار غم‌انگیز  
جاکش است!

گریه من جادوگر است .  
وادارم کرد بنویسم:  
هر کسی به تقلید از این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است  
بردارد بنویسد: «سگ من جادوگر است!»  
خیلی جاکش است!

گریه من جادوگر است .  
وادارم کرد بنویسم:  
با خواننده بیش از این نمی‌شود شوخی کرد  
چون آدم نمی‌داند خواننده‌اش کدام جاکش است .

گریه من جادوگر است .  
وادارم کرد بنویسم:  
هر کسی که این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است را  
نفهمد و از روی شکم سیری در باره آن قضاوت کند  
خیلی جاکش است!

گریه من جادوگر است .  
وادارم کرد بنویسم:  
هر کسی که این کتاب مقدس  
گریه من جادوگر است را  
بفهمد و از روی شکم سیری در باره آن قضاوت نکند  
خیلی جاکش است!

گریه من جادوگر است .  
و ا دارم کرد بنویسم :  
آن کسی که گفته است :  
« قصه ما به سر رسید ، کلاغه به خونه ش نرسید . » ،  
خیلی جاکش است !

آقا ، اصلاً گریه من کدام جاکشی است ؟  
من خودم یک پا جادوگرم !  
می گویی نه ؟ بفرما :

عمرتان باد و مراد  
ای کونیان بزم خم  
گرچه نام ما شدش جاکش  
به دوران شما

به تاریخ گوز گوز گوز